

درس هفتم

لا تَقْنَطُوا

ناامید نشوید

«مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَ وَجَدَ» رَسُولُ اللَّهِ (ص)

هرکس چیزی را بخواهد و تلاش کند، می‌یابد.

لا مُشْكِلَةَ قَادِرَةٌ عَلَى هَزِيمَةِ الشَّخْصِ الَّذِي يَتَوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ وَ يَعْتَمِدُ عَلَى نَفْسِهِ وَ قُدْرَاتِهِ

هیچ مشکلی قادر به شکست دادن شخصی که به خدا توکل می‌کند و به خودش و توانایی‌هایش تکیه می‌کند، نیست

كثِيرٌ مِنَ النَّاجِحِينَ أَثَارُوا إِعْجَابَ الْآخِرِينَ؛ مَعَ أَنَّهُمْ كَانُوا مَعْوَقِينَ أَوْ فُقَرَاءَ أَوْ كَانُوا يُوَاجِهُونَ مَشَاكِلَ كَثِيرَةً فِي حَيَاتِهِمْ،

بسیاری از افراد موفق شگفتی دیگران را برانگیخته‌اند؛ با وجود اینکه معلول یا فقیر بوده‌اند، یا در زندگی‌شان با مشکلات

بسیاری روبه‌رو بودند

وَ مِنْ هَوْلَاءِ: الْأُسْتَاذُ مَهْدِي آذْرِيذِي وَ هُوَ أَشْهَرُ كَاتِبٍ لِقِصَصِ الْأَطْفَالِ، فِي السَّنَةِ الْعِشْرِينَ مِنْ عُمُرِهِ كَانَ عَامِلًا بَسِيطًا،

از آن جمله: استاد مهدی آذریزی و او مشهورترین نویسنده داستان‌های کودکان است، در سن بیست سالگی کارگر ساده‌ای بود

ثُمَّ صَارَ بَائِعَ الْكُتُبِ، وَ لَمْ يَذْهَبْ إِلَى الْمَدْرَسَةِ فِي حَيَاتِهِ

سپس کتاب فروش شد، و در زندگی‌اش به مدرسه نرفته بود

هیلین کیلر عندما بلغت من العمر تسعة عشر شهرا، أصيبت بحمى صيرتها طفلة عمياء صماء بكما؛

هلن کلر وقتی که به نوزده ماهگی رسید، دچار تبی شد که او را کودکی نابینا، ناشنوا و لال گردانید

فَأَرْسَلَهَا وَالِدَاهَا إِلَى مُؤَسَّسَةِ اجْتِمَاعِيَّةٍ لِلْمَعْوَقِينَ

پس پدر و مادرش او را به مؤسسه اجتماعی معلولان فرستادند

اسْتَطَاعَتْ مُعَلِّمَةٌ «هیلین» أَنْ تُعَلِّمَهَا حُرُوفَ الْهَجَاءِ وَ التَّكْلِمَ عَنْ طَرِيقِ اللَّمْسِ وَ الشَّمِّ؛

معلم هلن توانست که حروف الفبا و صحبت کردن را از طریق لمس و بویایی به او آموزش دهد

و لَمَّا بَلَغَتِ الْعِشْرِينَ مِنْ عُمْرِهَا، أَصْبَحَتْ مَعْرُوفَةً فِي الْعَالَمِ، وَ حَصَلَتْ عَلَى عَدَدٍ مِنَ الشَّهَادَاتِ الْجَامِعِيَّةِ
و هنگامی که به بیست سالگی رسید، در جهان معروف شد، و به تعدادی از مدارک دانشگاهی دست یافت

وَ آخِرًا اسْتَطَاعَتْ أَنْ تُسَافِرَ إِلَى الْبُلْدَانِ الْمُخْتَلِفَةِ. وَ أَلَقَتْ عِدَّةَ مُحَاضِرَاتٍ وَ أَصْبَحَتْ أُعْجُوبَةً عَصْرِهَا
و سرانجام توانست که به کشورهای مختلف سفر کند. و چندین سخنرانی ایراد کرد و مایه شگفتی (اعجوبه) روزگارش شد

أَلَفَتْ «هیلین» ثَمَانِيَةَ عَشَرَ كِتَابًا تُرْجِمَتْ إِلَى خَمْسِينَ لُغَةً
هلن هجده کتاب تألیف کرد که به پنجاه زبان ترجمه شدند

مَهْتَابِ نَبَوِيِّ بِنْتِ وَوَلِدَتْ بِدُونِ يَدَيْنِ، وَ رَعِمَ هَذَا فَهِيَ تَكْتُبُ وَ تَرَسُمُ وَ تَسَبِّحُ،
مهتاب نبوی دختری است که بدون دست متولد شد، و با وجود این می نویسد، نقاشی می کند، و شنا می کند،

وَ حَصَلَتْ عَلَى الْحِزَامِ الْأَسْوَدِ فِي التَّكْوَانِدُو وَ أَلَفَتْ كِتَابًا
و کمر بند مشکی در تکواندو گرفت، و کتابی را تألیف کرد

کریستی براون وُلِدَتْ فِي أُسْرَةٍ فَقِيرَةٍ وَ كَانَ مُصَابًا بِالشَّلَلِ الدَّمَاغِي، وَ لَمْ يَكُنْ قَادِرًا عَلَى السَّيْرِ وَ الْكَلَامِ. فَسَاعَدَتْهُ أُمُّهُ

کریستی براون در خانواده فقیری به دنیا آمد، و دچار فلج مغزی بود، و قادر به حرکت و صحبت کردن نبود. پس مادرش او را کمک کرد

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ أَخَذَتْ كَرِيسْتِي قِطْعَةً طَبَاشِيرٍ بِقَدَمِهِ الْيُسْرَى وَ هِيَ الْعَضْوُ الْوَحِيدُ الْمُتَحَرِّكُ مِنْ بَيْنِ أَطْرَافِهِ الْأَرْبَعَةِ وَ رَسَمَ شَيْئًا
در روزی از روزها کریستی تکه گچی را با پای چپش که تنها عضو متحرک از بین دستها و پاهایش بود، برداشت و چیزی را نقاشی کرد

وَ مِنْ هُنَا ابْتَدَأَتْ حَيَاتُهُ الْجَدِيدَةَ. اجْتَهَدَتْ كَرِيسْتِي كَثِيرًا، وَ أَصْبَحَ رَسَامًا وَ شَاعِرًا وَ أَلَفَتْ كِتَابًا بِاسْمِ «قَدَمِي الْيُسْرَى»
و از اینجا زندگی جدیدش آغاز شد. کریستی بسیار تلاش کرد، و نقاش و شاعر شد و کتابی به نام «پای چپم» را تألیف کرد

فَأَصْبَحَ الْكِتَابُ فِي مَا بَعْدُ فِلْمًا حَصَلَ عَلَى جَائِزَةِ أَوْسْكَار
این کتاب بعدها فیلمی شد که جایزه اسکار را دریافت کرد